

همان شهریار پول‌پرستی‌ست که چهارده سال از دادن مستمری لشکریان خود که در راه حفظ قدرت او جان خویش را نثار می‌کردند، امتناع ورزیده است. وی به‌جای آن که در میان خلق ظاهر شود و از احوال اجتماعی و اقتصادی آنان جويا گردد، مردم بی‌نوا و دادخواهان را باجوب و چماق از در دولخانه خود می‌راند و پوشاکهای خود را به‌جای آن که به‌رابان درین مردم فقیر تقسیم کند، بده برابر بهای اصلیش به‌سران قوم می‌فروخت، و به‌غلامان خود با بهره‌ای کمرشکن پول قرض می‌داد. و بادست زدن به‌این اعمال که درعالم شرع و عرف و اخلاق ناپسند و نکوهیده است، خود را مورد عنایت خاص خدا و پیغمبر و ائمه طاهرين می‌شمرد.^۱

«بااین حال این سرد بی‌ایمان و عوام‌فریب که از ده سالگی براریکه شاعی تکیه زده، اگر از موقع‌شناسی و زیرکی و عوام‌فریبی و حيله‌گری بی‌بهره بود، نمی‌توانست متجاوز از نیم قرن کمابیش استقلال ظاهری ایران را حفظ کند.»^۲

ولی دره‌حال حکومت طولانی او سخت پوشالی و بی‌بنیان بود و وضع مالی و اقتصادی مملکت درعصر او سیر قهترایی داشت. او ولیعهد شایسته‌ای برای اداره مملکت تربیت نکرد. به‌همین جهت، همین که دیده از جهان فرویست، آشفنگی و هرج و مرج سراسر مملکت را فراگرفت. و اگر همت و حسن تدبیر پریخان خانم نبود، کار مملکت به‌زودی نظم و قرار نمی‌گرفت.

وضع اقتصادی کشور در عهد شاه اسماعیل دوم و سلطان محمد خدابنده رضایت‌بخش نبود. شاه عباس پس از قلع و قمع سرکشان و استقرار امنیت، به‌وضع مالی مملکت سر و صورتی بخشید و درآمد خزانه شاهی از محل رسوم (یعنی از محل عوارضی که به‌اسلاک خصوصی تعلق می‌گرفت) فزونی یافت.

از آنجا که در احتساب درآمد های عمومی و خصوصی فرقی نهاده نمی‌شد، امروز دشوار است بگوئیم که عواید شاه‌عباس در دوران سلطنتش از سمر مستغلات شخصی و اسلاک سلطنتی از چه قرار بود. ولی می‌دانیم که در چند ساله آخر عمر این پادشاه، عواید حاصله از این‌گونه اسلاک به‌پول آن زمان لامحاله صد هزار تومان ارزش داشت که تمام این مبلغ را وقف چهارده معصوم کرد. اگر در نظر داشته باشیم که حقوق آبداری، یعنی جمع کل عوارض آب در تمامی کشور سالی فقط چهار هزار تومان و به‌قول عالم آرای عباسی عوارض چوپان‌بیگی یعنی مالیات بر دواب و گله و رسته جمعاً بیست هزار تومان بود، آنگاه به‌خوبی می‌توان به‌وسعت اسلاک خصوصی شاه‌عباس پی‌برد. بر این سیاهه درآمد‌ها، باید حقوق اربابی، عوارض ابریشم و پنبه و عواید ضرب سکه را نیز علاوه کرد.

با آن که بطور دقیق از انواع سکه‌های طلا یا نقره این عهد اطلاع نداریم، از نوشته‌های جهانگردان بیگانه چنین استنباط می‌شود که در بیشتر نقاط ایران به‌ویژه شهرهای مهمی چون اصفهان، مشهد، کاشان شیراز و تبریز ضرب سکه نقره و غازبیگی یا سکه مسی متداول بوده است. مثلاً هربرت ضمن سفر از جنوب به‌اصفهان، هنگامی که در لار اندک توقمی

۱. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران، طاهری، ص ۲۲۵.

۲. همان، ص ۲۲۸ (به‌اختصار).

کرده بود، اشاره به سکه‌ای می‌کند از نقره خالص به شکل یک هسته خرما که نام شاه‌عباس و به قول خودش جمله‌ای از قرآن بر روی آن نقش شده بود و قیمت آن به پول انگلیسی در حدود پنج پنس می‌شد. اما واحد پول دینار بود که در تمام ایران صفوی ضرب می‌شد و همه ساله هر شهری نقش روی سکه دیناری را عوض می‌کرد. هر بیست و پنج دینار یک هشتم عباسی بود که به بیستی شهرت داشت و نیم شاهی می‌شد. سکه شاهی برابر پنجاه دینار یا دو بیستی یا یک چهارم عباسی بود. دوشاهی یا صد دینار به سکه نیم عباسی یا سکه خداینده مشهور بوده و سکه عباسی از نقره خالص که برابر با چهار شاهی یا دو بیست دینار می‌باشد یک مثقال وزن داشت. بالاخره پنجاه عباسی یا ده هزار دینار را یک تومان می‌خواندند. ولی سکه به عنوان تومان موجود نبود. همه ساله مقدار «واجبی» یا عوایدی که از راه ضرب سکه به خزانه شاهی ریخته می‌شد رقم شایان ملاحظه‌ای بود. چه هر جا پول طلائی ضرب می‌شد، از هر سکه خداینده یک دینار به خزانه می‌رسید.

ظاهراً یک قلم عمده درآمد شاه در این عصر هدایای سالیانه اسرا و حکام بود که بعضی از اوقات در مقام قیاس با سایر منابع درآمد شهریاری بر ارقام سرسام‌آوری می‌رسید. مثلاً بل‌سیمون در طی گزارشی به واتیکان نوشته است:

«روز عید نوروز هر یک از اسراء اعظم هر قدر هم تهی‌دست باشند، به نسبت دارایی و مقام خویش به شاه عیدی می‌دهند. سال گذشته (۱۶۰۷ م.) وزیر اعظم (حاتم بیگ اردوبادی ملقب به اعتمادالدوله) پنجاه هزار تومان به شاه پیشکش کرد. برخی از درباریان مبلغی در حدود چهل هزار تومان، و جمعی دیگر مبلغی کمتر ازین به شاه عیدی دادند. این شاه خیلی گشاد دست نیست و چیزی به کسی نمی‌دهد. به هر حال هر چه بدهد، خودش از خزانه برمی‌دارد. مخارج دولتخانه‌اش نیز باید اندک باشد چه زندگی بعضی از اسرا به مراتب از شهریار مملکت مجللتر است.»

سزآمد این اسرا امام‌قلی‌خان امیر بزرگ فارس بود که درآمد سالانه او را در حدود چهارصد هزار تومان ضبط کرده‌اند و همه ساله از این مبلغ به پنجاه هزار سوار سواحب می‌دهد. وی در نوروز سال ۱۰۳۳ ه. ق هدایای زیر را به حضور شاه‌عباس فرستاد «... مقداری ظروف طلا و نقره، ۴۶۵ هزار سکه لاری طلا که تمام این هدایا ۳۵ بارشتر قزلباش بود.» این بود آثاری که توماس هربرت از قول بازرگانان عمده فارس ذکر کرده است. علاوه بر آنچه گفتیم، شاه از محل فروش ابریشم خام و عوارض پنبه و منسوجات پنبه‌ای، و از طریق ضبط اموال مجرمین و ثروتمندان متوفی عواید کلانی کسب می‌کند. توماس هربرت عواید شاه را از رقم اول ۳۵۷ هزار تومان، برابر یک میلیون و صد و نود لیره استرلینگ دانسته است. در مورد رقم دوم با این که شاه عباس برخلاف رسم قدیمی صفویه اموال سرداران و

خدمتگزاران صادق و لایق متوفی را ضبط نمی‌کرد، به گفته هربرت در مورد بعضی از بازرگانان این حکم صادق نبوده است. مخصوصاً در مورد بازرگانان جلفا. وقتی یکی از بازرگانان می‌میرد شاه عباس باج مخصوصی از ورثه متوفی می‌ستاند و اگر میراث متوفی کلان باشد، شاه می‌تواند خود را وارث خوانده، ماترک بازرگان متوفی را ضبط کند و یا هر چه را از دارایی وی خواست

مالک شود، بی آن که کسی حق چون و چرا داشته باشد.^۱

سلاطین ایران چه در عهد باستان و چه در دوران بعد از اسلام،
یک سیاست استثنایی
در اخذ مالیات

معنی که به جای تشویق طبقات زمینکش به کار و کوشش و گذاشتن اعتبارات مالی در اختیار آنها و توسعه دادن به فعالیت‌های اقتصادی و اجتماعی، سعی زمامداران در این بود که از کشاورزان و سایر طبقات مالیات‌دهنده هر قدر می‌توانند مالیات نقدی و جنسی، بدون توجه به وضع مالی و مشکلات اقتصادی آنها مطالبه نمایند و پولهای حاصله را به صورت شمش طلا و تقره در گنجینه‌ها انبار کنند. این سیاست یعنی اصرار در گردآوری مالیات به نحوی ظالمانه، و راکد نگهداشتن این پولها، در طول تاریخ، مکرر به سقوط و زوال حکومتها و شکست اقتصادی ملت ایران منتهی شده است. در میان سلاطین صفویه ظاهراً شاه اسماعیل دوم از این سیاست پیروی نکرده است. «شرف‌الدین بدلیسی از طرف شاه در (۵ - ۹۸۴) باسوریت یافت که از خزانه سلطنت و کلیه اسوال شاه طلباسب اول متوفی صورت برداری کند. شرف‌خان... بسیاری از نواحی آذربایجان را ذکر می‌کند که مالیات آنها از هفت تا نه سال وصول نشده و در ذمه کشاورزان باقیمانده. بسیاری از مراجع نشان می‌دهد که شاه به گرفتن مالیات رغبت نداشته. در تاریخ حیدری آمده است: «در مدت ۸ سال از ولایاتی که خالصه بود خراج نگرفت و می‌فرمود که چون بالفعل به زر احتیاجی نیست و رعایا دادوستد نموده و منافع می‌یابند، از ایشان گرفتن و در خزانه نگاه داشتن چه ضرور است و بدین جهت رعایای خالصه به غایت مرفه‌الحال بودند.»^۲

«بر یکی از جزهای ایوان جنوبی مسجد کوچک ذوالفقار، سنگ لوح سیاه‌رنگی به طول ۹۰ و عرض ۵۰ سانتی‌متر نصب شده که به خط نستعلیق برجسته فرمان شاه عباس کبیر مبنی بر بخشودگی مالیات صنف دلاک و آییندار و فساد و ختنه‌کار و کیسه‌مال و

فرمان بخشودگی مالیات
بعضی از اصناف
در مسجد ذوالفقار

خدمتکاران و آبیگران حمامهای مردانه و زنانه بر آن نقش بسته است: کتیبه لوح مزبور که مورخ به سال ۱۰۳۷ هجری است، به شرح زیر می‌باشد: «فرمان همایون آن که چون به عرض رسید که از قدیم‌الایام مقرر بود که خاصه تراش، مبلغی از جماعت سلمانی و سلیمانی که عبارت از دلاکان و آیینداران و فسادان و ختنه‌کاران و کیسه‌مالان و خدمتکاران و آبیگران حمامات مردانه و زنانه (باشد بگیرند) به عطف و تعدی با آنان رفتار می‌نموده‌اند. در این زمان خجسته او ان که اسر خاصه تراشی‌را، به عمده‌الصناع استاد علی رضا خاصه تراش شفقت فرمودیم، مشارالیه مطالبات مذکوره را معاف داشته، شرط نمود که یک دینار طلب ندارد و ثواب آن را به روزگار فرخنده آثار بندگان نواب کامیاب... هبه نمود. بنابراین مقرر نمودیم که احدی از حکام و تیولداران و کلانتران و سرلوکان و ضابطان قیوج ممالک محروسه اصلاً و مطلقاً به علت اخراجات از علفه و علوفه و قنلقا و الاغ و بیگار و شکار

۱. تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، پیشین، ص ۲۲۰ به بعد.

۲. نمرین، نظام ایالات در دوره صفویه، ترجمه کیکاووس جهانگیری، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ص ۱۹۵ به بعد.

و دست‌انداز و پیشکش و عیدی و سایر تکالیف دیوانی به هر اسمی که باشد حواله نمایند و قلم را کوتاه دارند و هر ساله حکم مجدد طلب ندارند... صفر ۱۰۳۷...»^۱

ناگفته نماند که در ذی‌حجه الحرام سال ۱۰۳۸ به فرمان شاه عباس کبیر بر یک لوح سنگی مرمری بزرگتری، در مسجد شاه، بعضی اصناف از پرداخت مالیات معاف شده‌اند. در این لوح غیر از اصناف و پیشه‌ورانی که برحسب فرمان مورخ ۱۰۲۷ هجری از پرداخت عوارض معاف شده‌اند، از جماعت دیگری به نام «تیغ‌سازان، چرخگران و سنگ‌سایان و سایر جماعت سلمانی که به‌خاصه تراش منسوب و متعلق‌اند» نام برده شده و بار دیگر تأکید شده که «حکام و کلاتران و ارباب و اهالی و ضابطان قیوج و سفیدریشان ممالک محروسه، این عطیه را دربارهٔ ایشان مستمر و برقرار داشته از فرمان قضا جریان در نگذرنند».^۲

بطوری که از فرمان دیگری از شاه عباس برمی‌آید، «در دارالمؤمنین کاشان مبلغی به‌علت رسوم کیالی و قپاننداری ابواب جمع است و امتعه و اجناس که جهت فروختن بدانجا می‌آورند، مقداری رسوم به‌علت مذکور که جمعی متصدی این امرند، از فروشنده و خرنده ثابت می‌نمایند. و این معنی موجب زیادتی تسعیر اجناس و باعث تعجب و تشویش آینده و روندهٔ مردم آنجاست. لهذا... از ابتداء بیچ نیل... رسوم مذکوره به تخفیف و تصدیق فرمود... در دفاتر عمل نمایند و همچنین به‌سماع عز و جلال رسید که در دارالمؤمنین کاشان هر کس فوت شود، قضات و متصدیان شرعیات و داروغگان و ضابطان بیت‌المال مبلغ شصت دینار گرفته اجازه می‌دهند که میت را دفن نمایند و این معنی خلاف شرع اطهر است...»

«حسب‌المسطور رسوم کیالی و قپاننداری و... و دفن میت یک دینار از هیچ آفریده نگرفته... حکم همایون را در سنگ نقش کرده در مسجد دارالمؤمنین مذکور محل مرتفع که منظور عامه باشد نصب نمایند».^۳

در مسجد جامع اردستان، در لوحی سنگی به‌طول ۱/۶ و عرض ۶ سانتیمتر، فرمانی از شاه‌عباس موجود است که شیعیان را از پرداخت مالیاتهای معاف، ولی سنیان ساکن «محال» را از این بخشودگی محروم کرده است. اینک جمله‌ای چند از این لوح سنگی:

فرمان شاه عباس کبیر
به سال ۱۰۲۴ هجری
مبنی بر تخفیف مالیات
شیعیان اردستان

«بسم‌الله الرحمن الرحیم... بنا بر شفقت شاهانه دربارهٔ شیعیان الکای اردستان، از ابتدای توشقان نیل، مالوجهات ایشان را سوای جهاتی که به‌اجاره میدهند به تخفیف و تصدیق مقرر داشتیم، مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی این رقم عطیه را در دفاتر خلود ثبت نموده تغییر و تبدیل به‌قواعد آن راه ندهند... اگر سنی در میان شیعیان باشد. به ایشان تخفیف داده نمی‌شود... سوادحکم را بر

۱. گنجینه آثار تاریخی اصفهان، پیشین، ص ۴۲۵ به بعد.

۲. همان، ص ۳۸۵.

۳. آثار تاریخی کاشان، پیشین، ص ۲۲۶.

سنگ نقش نمود. و در مسجد جامع نصیب و به توجهات پاینده شاهنشاه امیدوار باشند تحریراً فی شهر رمضان سنه اربع و عشرين و الف.»^۱

اخذ مالیات از سنگتراشان: بطوری که از فرمان همایون مورخه شوال ۱۰۵۷. برمی آید، عده‌ای از رعایا و عجزه قریه «دوشانلو خاچین اران قراباغ» ضمن نامه‌ای به پادشاه وقت شکایت می‌کنند که تیولداران و مأمورین بابت بریدن سنگ، مالیات مطالبه می‌کنند. درحالی که از دیر باز، سنگتراشان بدون پرداخت عوارضی به کار سنگ‌بری و سنگتراشی مشغول بودند. پادشاه ضمن فرماتی خطاب به بیگلربیگی و تیولداران و داروغگان و عمال خاچین دستور می‌دهد «سانع و مزاحم سنگتراشان مزبور نشده، بدین علت طلب و توقعی ننمایند... و به خلاف قانون قدیم، متعرض ایشان نگشته، مانع و مزاحم نشوند... و هر ساله حکم مجدد نطلبند. تحریراً فی شهر شوال سنه ۱۰۵۷.»^۲

مزامعت ایلچیان: رعایای نهرام تومان نخجوان به درگاه معلی شکایت می‌کنند که چون «قریه مذکور در سر راه واقع است و ایلچی و سایر مترددین که وارد محل مزبور می‌شوند اخراجات به ایشان می‌رسانند و کلانتران نخجوان... اخراجاتی که ایشان را واقع شده منظور نمی‌دارند و باعث ستم شریکی فیما بین رعایاست، بنابراین مقرر فرمودیم... میرزا صادق وزیر آذربایجان به حقیقت مقدمه معروضه رسیده مقرر دارد که کلانتر الکای مزبور... اخراجاتی را که رعایای مزبور را از سر عبور و مرور ایلچی و چاپار و غیرذلک روی می‌دهد، موافق حق و حساب دخل توجیه نمود... نوعی نماید که مطلقاً در توجیه حیف و میل و زیادتی و ستم شریکی فیما بین رعایا واقع شود... در این باب قدغن دانسته هر ساله حکم مجدد نطلبند. تحریراً فی شهر ربیع الثانی سنه ۱۰۶۱ (مأخوذ از یک منبع روسی)

ارفاق مالیاتی: در طرفین ایوان بزرگ جنوبی مسجدشاه، فرمان شاه عباس بزرگ مبنی بر بخشش ۸۴ تومان و کسری دلالی بازار ریسمان بر دو لوح سنگی نقش شده و مورخ به سال ۱۰۳۵ هجری است. علاوه بر این، در مسجد شاه اصفهان فرماتی از شاه عباس راجع به تخفیف مطالبات دیوانی در ماه رمضان بر لوح سنگی سمری نقر شده است.

افراط و تفریط: کمپفر که در عهد شاه سلیمان به ایران آمده است، می‌نویسد: «دتها شاه سلیمان بدون توجه به عاقبت کار، بذل و بخشش می‌کرد. وی مقداری از املاک خود را به نام تیول به این و آن بخشید و خزانه را از عواید آنها بی‌نصیب ساخت. و در مجالس میگساری، بازیها و آتش بازیها، بی‌حساب به اشخاص مورد نظر پول می‌داد تا سرانجام در آخرین لحظات متوجه وضع رقت بار خزانه خالی مملکت و عدم تعادل غیر سالم بین پرداختها و دریافتها گردید. «... اما به جای آن که زندگی معتدلی در پیش گیرد، از افراط به تفریط گرایید و مردی ممسک و مال دوست شد و حتی بدون توجه به صلاح و صرفه خویش، به انباشتن مال و گردآوری درهم و دینار پرداخت تا جایی که برای زن بیوه‌ای از خاندان سلطنتی که همسر

۱. گنجینه آژاد تاریخی اصفهان، پیشین، ص ۲۱۶.

۲. از یک منبع و متن به زبان روسی.

صدر بود و روزگاری مقرر می‌گفت، برای هرروز یک عباسی خرج معاش معین شد...»^۱ سانسون که درعهد شاهسلیمان به ایران آمده است، اطلاعات مبهمی از نحوهٔ اخذ مالیات به دست می‌دهد و درسرورد عواید گمرکی می‌گوید: «قسمت اعظم عواید گمرک ایران از خلیج فارس و گیلان وصول می‌شود، زیرا از این دو محل ابریشم ایران صادر می‌شود. گمرک خلیج فارس که شامل بندرعباس و بندر لنگان و بندر ریگ و جزیرهٔ بحرین می‌باشد، به ۶۵ هزار تومان که دو میلیون و نهصد و بیست و پنج هزار لیور می‌شود، اجاره داده شده است. سابقاً عواید گمرکی بندرعباس بین شاه و انگلیسها تقسیم می‌شد، ولی امروز دولت مبلغ ناچیزی به انگلیسها می‌دهد. گمرک گیلان برای شاه هشتاد هزار تومان عایدی فراهم می‌کند. سایر عواید گمرک ایران عبارت است از: دو میلیون و پانصد هزار لیور از تباکو و یک میلیون لیور از روغن نفت نصیب دولت می‌شود. علاوه براین، دولت ایران از صید سروراید دربحرین و صید ماهی درگیلان و سومبایی و حیوانات و مالالتجاره‌ها مبلغی گمرک دریافت می‌کند (از هر بار مالالتجاره بدون آن که آن را باز کنند و محتوی آنرا بازرسی نمایند پنج سل یا پنج سو، که پول خرد آن زمان بود، اخذ می‌کند.

حکام ایالات، گمرک ایالت خود را، به اجاره می‌دهند و میزان آن مشخص نیست. از اما کن فسق و فجور مبلغ هنگفتی عاید دولت می‌شود. ولی شاه برای این که خزانه ملوث نشود، این پولها را داخل خزانه نمی‌کند، بلکه آنها را به مصرف چراغانیها و آتش بازیها می‌رساند. تا پول پاك شود.

در هر شهر یک وزیر یا مباشر مالیه وجود دارد که مالیاتها و عواید مختلف دیگر را جمع آوری می‌کند. حاکم هر شهر، از عواید آن شهر، ده درصد برای مخارج خودش برمی‌دارد. حکام پس از صدور حکم، یک‌دهم از مدعی‌به، را به نفع خود برمی‌دارند، ولی مخارج صاحب منصبان و حکام از خزانه شاه پرداخت می‌شود.

مخارج شاهزادگان و سلاطین که به ایران پناه می‌برند و سفرا و ایلچیان خارجی و میهمانان شاه، همه از املاک شاه پرداخت می‌شود. شاه صرف نظر از مخارجش، هر سال مبلغ هشتصد هزار تومان حقوق دریافت می‌کند.^۲

حکومت صفویه پس از آن که در نتیجهٔ مبارزات شاه اسماعیل اول قوام و استحکام پذیرفت، برآن شد که حتی الامکان از نیروی فتودالها بکاهد و بر قدرت و اختیارات حکومت مرکزی بیفزاید. «اراضی بی که شاه به سران قبایل چادرنشین می‌داد، عناوین مختلف داشت: یوردت (سغولی)، اجاق لیق (ترکی)، جا و مقام (فارسی و عربی). این گونه هدایا به برخی از امیران و سران نظامی چادرنشین نیز داده می‌شد. مثلاً شاه طهماسب اول در سال ۹۶۱ هجری به خلیل خان رئیس قبیلهٔ کرد سیاه منصور، بخش ابهر و زنجان و سلطانیه را هدیه کرد به شرط آن که وی سه هزار نفر از سپاهیان فتودالی خود را به ارتش شاه ملحق سازد.

۱. در دیباد شاهنشاه ایران، ترجمهٔ کیکاوس جهانمادی، ص ۵۹.

۲. سفرنامهٔ سانسون، پیشین، ص ۳۷-۱۲۳.

باین حال سیاست کلی شاهان صفوی کاستن از قدرت فئودالها بود. براساس این فکر از دادن سیورغال جدید خودداری کردند و فقط قسمتی از سیورغالهای سابق را به حال خود گذاشتند. سلاطین صفویه به خدمتگزاران خود مواجب یا هدیه‌ای به نام «تیول» که لفظی ترکیست می‌دادند. و تیول عبارت بود از اهدای تمام یا سهمی از بهره فئودالی اراضی معین. بنابراین تیول برخلاف سیورغال، ارثی نبود. باین حال بسیاری از امیران محلی و سران قبایل چادرنشین، حکومت و فرمانروایی را به ارث می‌بردند. وضع زندگی چادرنشین‌ها به سراتب از وضع رعایا که تابع صاحبان اراضی بودند بهتر و قابل تحمل‌تر بود. کشاورزان شدیداً استثمار می‌شدند. به صاحبان زمین مال الاجاره یا بهره مالکانه که بیشتر جنسی بود می‌پرداختند. در عهد شاه اسماعیل اول که می‌خواست روستاییان را به سوی خود جلب کند، خراج تا یک ششم تقلیل یافت. ولی گذشته از خراج، عوارض دیگری نظیر بیغار و سخره و احداث قلاع و جاده‌ها و مجاری آب و غیره به کشاورزان تحمیل می‌شد و آنان مجبور بودند علوفه و علفه یعنی آذوقه و علیق لشکریان را تأمین کنند و عوارضی به نام عوارض نزول و اقامت بپردازند. و هنگام شکار شاه، در راندن نخجیر شرکت می‌جستند. شاه عباس اول هنگام شکار بزرگ گرگان، نه هزار نفر روستایی را از منزل و مکان خود آواره کرده و عده‌ای از آنان را برای این کار بیهوده، به کشتن داد.

پس از شاه اسماعیل اول، طهماسب اول کمترین قدمی در راه بهبود و ترقی نیروهای تولیدی به عمل نیاورد، او برای افزایش درآمد خزانه به میزان خراجها و مالیاتها می‌افزود. مواجب لشکریان را نمی‌داد خزانه خود را با شمشهای طلا و نقره آبادان، ولی کشاورزی و کشاورزان را به مرحله سقوط نزدیک می‌کرد این مرد طماع و ایله چون درگذشت ۳۸۰ هزار تومانی سکه طلا و نقره و ۶۰۰ شمش طلا و نقره که هریک سه هزار مثقال وزن داشت و ۲۰۰ خروار ابریشم و سی هزار دست لباس از منسوجات گرانبها، سلاح کامل سی هزار سوار و غیره گردآورده بود.

این گنجهای بی‌حاصل در خزانه او جمع شده بود. در عوض درآمد دولت که در اواسط قرن شانزدهم به پنج میلیون سکه طلا بالغ بود (به گفته مینادونی در ۹۶۶ ه) به سه میلیون سکه طلا تقلیل یافت (به گفته دالساندری در سال ۹۷۹ ه) این سرد مورد نفرت مردم بود، مدت بیست سال بر اسب نشست و یازده سال از کاخ خویش خارج نشد، عدم توجه او به امور جاری کشور و وضع توده مردم سبب گردید که فئودالها هر چه بخواهند بکنند، بیدادگری فئودالها و ظهور طاعون و قحطی بیش از پیش به فلاکت عمومی کمک کرد وضع کشاورزان که در عهد شاه اسماعیل اول اندکی از وخامت، کاسته شده بود در پایان سلطنت شاه طهماسب بسیار سخت شد در نتیجه درگیلان و تبریز از طرف کشاورزان و پیشه‌وران قیاسهایی صورت گرفت. پس از مرگ شاه طهماسب در دوره جانشینان او اوضاع رو به بهبود نرفت بلکه افزایش میزان بهره فئودالی و مالیاتها و توسعه رباخواری به فقر و تنگسستی عمومی کمک کرد. پس از روی کار آمدن شاه عباس اول، دولت ظاهراً می‌کوشید نیروهای تولیدی نواحی مرکزی ایران را افزایش و ترقی دهد و مردم این منطقه را از راه بهره کشی و استثمار شدید کشورهای مسخر شده، ثروتمند سازد. براساس این فکر از میزان مالیاتها کاست.

در دوره شاه عباس اول سالند دوره‌های قبل طبقه فئودال از چهارگروه یعنی بزرگان لشکری، روحانیون شیعه و ماسورین عالی‌رتبه کشوری و بزرگان محلی تشکیل می‌شد شاه عباس که پیش از دیگر سلاطین صفویه از قدرت مرکزی حمایت می‌کرد، به خدستگزاران خود تیول می‌داد و زمینی به عنوان سیورغال (که موجب تضعیف قدرت دولت می‌شد) به کسی داده نمی‌شد.^۱

در سابع مختلف قرن یازدهم هجری سی و پنج قسم عوارض و مالیات و تحمیلات که برعهده رعایا بود، ذکر شده است. ولی تمام این عوارض و تحمیلات در آن واحد در سراسر کشور وجود نداشت در عهد شاه عباس اول از میزان بسیاری از عوارض و مالیات‌ها کاسته شد. بعضی از مالیات‌ها بکلی ملغی گشت ولی در عهد جانشینان شاه عباس بار دیگر مالیات‌ها و عوارض پشدت فزونی گرفت و عوارض تازه‌ای وضع شد دولت و فئودال‌ها می‌کوشیدند بر میزان درآمد خود بیفزایند - مالیات اصلی در این دوره نیز همان مالیات ارضی یا خراج بود که اکنون «مال» و «وجوهات» یا «مالیات» نامیده می‌شد و بیشتر به جنس دریافت می‌شد (۱۵ تا ۲۰ درصد محصول) در بعضی نقاط بجای بخشی از محصول مالیات نقدی دایمی از هر جفت‌گاو مأخوذ می‌کردند.

مالیات باغها و بستانها عشر و توتستانها پنجاه درصد محصول بود. دامداران، مالیاتی به نام «چوپان بیگی» به میزان یک هفتم پشمی که از دامها حاصل می‌شد، همچنین یک هفتم زادو ولد دامها گرفته می‌شد و از اسب و خر یک سوم بهای آنها اخذ می‌شد.

در ازای آبیاری سزارع و بستانها مالیات خاصی اخذ می‌گردید. برای نگهداری ماسوران گوناگون صدراعظم و دیگران مالیات ویژه‌ای بنام «اخراجات» دریافت می‌شد. غالباً از رعایا مالیات فوق‌العاده «عوارض» مأخوذ می‌گردید - آماده کردن علفه «علوفه» برای نگاهداری قشون و سخره چاهار (الاغ) و بیغار نزول یا نزوله یا (فندق لوق) و کار اجباری (در ساختمان و تقیبه کاریزها و جباری آبیاری و غیره) به نفع دولت یا فئودال‌ها برای روستاییان بسیار سنگین بود، از مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان جزیه می‌گرفتند و میزان آن بطور متوسط از هر مرد بالغ بیست تا پنجاه ساله، سالیانه یک مثقال طلا بود گذشته از این رعایا مکلف بودند سالیانه به مقدار ثابت و معینی پیشکشی و سلامانه و عیدی به جنس یا نقداً به ماسورین دولتی و مالک ملک تقدیم کنند.

برای انواع گوناگون اراضی ملکی بطور کلی مالیات‌های متشابهی وجود داشت و بسته به این که اراضی مزبور از چه نوع بود، این مالیات‌ها، یا بالتمام وارد خزانه دولت می‌شد و یا به نفع مالکین (در مورد اراضی سیورغال و یورت‌ها) مأخوذ می‌گردید. و یا میان دولت و مالکین به نسبت معینی تقسیم می‌شد (در مورد املاک خصوصی یا ملک).

اگر از طرف دولت به مالک زمین معافیت مالیاتی اعطا می‌شد تمام مالیات‌ها به مالک زمین داده می‌شد. اگر روستایی از مالک غیر از زمین آب، دام (گاو نر) و بذر نیز دریافت می‌داشت سهم مالک از میزان سابق الذکر بیشتر می‌شد و ممکن بود تا هشتاد درصد و حتی ۹۰ درصد میزان محصول برسد (مالیات هم جزء آن بود)

بنا به گفته کمپنر در ناحیه اصفهان که در آن جا روابط کالا- پولی بر اشکال دیگر تفوق داشت مال الاجاره از رعایا در بیشتر موارد تقدماً مأخوذ می‌گردید از قرار ۶۶۰ دینار (۳۳ عباسی) از هر جریب شخم خورده.

در اراضی خاصه شاهی در واحه اصفهان سوازمین زیر برای اخذ بهره مالکانه از روستاییان مستأجر، وجود داشت: اگر شاه که مالک اراضی بود زمین و آب می‌داد و بذرو دام (گاو نر) متعلق به روستایی بود، وی دوسوم محصول را به شاه می‌داد و از آنچه برای او باقی می‌ماند مالیات دیوانی را می‌پرداخت. گذشته از این وی موظف بود به کار اجباری و بی‌بهره در دهد. اگر شاه به روستایی مستأجر، گاو کاری و گاوآهن هم می‌داد و ضمناً وی را از مالیات دیوان معاف می‌کرد سهم روستایی به یک چهارم محصول تقلیل می‌یافت و شاه که مالک زمین بود سه چهارم محصول را دریافت می‌داشت اگر اضافه بر این شاه روستایی را از کار اجباری و بی‌بهره معاف می‌داشت سهم زارع تا یک هشتم محصول تنزل می‌کرد و هفت هشتم را شاه دریافت می‌نمود.

شاردن می‌گوید که در منطقه تروتمند اصفهان روستاییان ایرانی سرفه‌تر از روستاییان فرانسوی بوده‌اند، ولی وضع سراسر ایران چنین نبود، در عوض به گفته شاردن روستاییان ایران بالکل بی‌حق بوده تحت یک رژیم استبداد و خود کامگی زندگی می‌کردند. خدمتگزاران شاه، آنها را مجبور می‌کردند هر چه می‌خواهند بدهند و برای کار کنند. مجاناً وسایل حمل و نقل را از ایشان می‌گرفتند و به میل خودشان در خانه‌های روستاییان توقف می‌کردند و به خرج آنان تغذیه می‌کردند و گاهی از آنان وجوهی نیز مطالبه می‌کردند. آمار و مدارکی راجع به وضع چادرنشینان کشور نداریم ولی وقتی در پایان قرن سیزدهم سی درصد جمعیت ایران را ایلات تشکیل می‌دادند بدیهی است که در قرن یازدهم عده ایشان بیش از میزان فوق بوده است. فقط عده ناچیزی از چادرنشینان به زندگی اسکان یافته می‌گراییدند و آن هم فقیرترین عناصر آنان برخلاف اراده خویش چنین می‌کردند زیرا این امر برای ایشان زیان داشت. وضع روستایی اسکان یافته که در زیر بار مال الاجاره (بهره مالکانه) و مالیاتها و مظالم مأسوران و مالک رنج می‌برد به مراتب شدیدتر از وضع چادرنشین ایلاتی بود زیرا سازمان ایلاتی تا اندازه‌ی از مظالم اخیرالذکر دفاع می‌کرد آن لفافه رسوم پدرشاهی که در ایلات بر روی تحمیلات و مالیاتها و بی‌بهره‌های فئودالی کشیده شده بود در واقع حد و مرزی بود که از آن تجاوز نمی‌شد.

چادرنشینان ایلاتی که در قشون فئودالی خدمت می‌کردند سهمی از غنایم جنگی را دریافت می‌داشتند و مسلح بودند و حال آن که رعایا اسلحه نداشتند و کوچکترین مأسور دولت و سپاهی و حتی مستخدمین فئودالهای بزرگ نمی‌توانستند بر آنها زور بگویند و به حقوق آنان تجاوز کنند.

همین مظالم مستمر، به تقلیل نفوس و بیزاری مردم از کار و کوشش منتهی گردید و به گفته شاردن کشاورزان دنبال آب و کاریز نمی‌رفتند و اساساً کارگر و دهقان به اندازه کافی وجود نداشت. سوء اداره دولت و بهره‌کشی وحشیانه فئودالها و خودکامی فاتحان سبب گردید که عده زیادی از کشاورزان به هندوستان و دیگر نقاط مهاجرت کردند و در نتیجه

حاصلخیزترین نقاط، بی آب و بی کشت مانده بود چون از شهرها خارج می شدند ده ها کیلومتر می رفتند و نشانی از آبادی نمی دیدند، درآمد دولت از طریق وصول مالیات و خراج و پیشکشهای اجباری و حقوق گمرکی صادراتی و وارداتی و ترانزیتی و محصول معادن تأمین می شد.

درآمد سالیانه دولت صفوی را اولناریوس در سال ۱۰۴۹ هجری به ۶۴۰ هزار تومان (۶۴۰ میلیون دینار) بالغ می داند و شاردن در سال ۱۰۸۸ هجری بالغ بر ۷۰۰ هزار تومان (۷ میلیارد دینار) می نویسد، و تذکرة الملوك در سال ۱۱۳۸ رقم ۷ بیلیون و ۸۵۶ بیلیون دینار یعنی بیش از ۷۸۵ هزار تومان را ذکر می کند.

بدین طریق در مدتی قریب ۸۵ سال درآمد سالیانه دولت صفوی بین ۶۴۰ هزار و ۷۸۵ هزار تومان نوسان می کرد. رقم اخیر که حداکثر درآمد آن دولت بود ده بار از درآمد فرانسه و دویار ونیم از درآمد سالیانه انگلستان در فاصله میان قرنهای هفدهم و هجدهم کمتر بود و حال آن که قلمرو دولت صفوی از وسعت فرانسه بیشتر و به احتمال قوی جمعیت آن نیز از کشور اخیرالذکر فزونتتر بود. این مقایسه نشان می دهد که در قرن هفدهم ایران از ترقی اقتصادی تا چه حد از فرانسه و انگلستان عقب بوده است این عقب ماندگی محصول و نتیجه مستقیم سوء سیاست دولت و زمامداران و فنودالهای آن روزگار بود به گفته رافایل دومان «ایرانیان هنگامی که از بیگلربیگان و حکام سخن می گفتند نمی پرسیدند چه کسی فلان ایالت را اداره می کند بلکه سئوال می کردند چه کسی فلان ایالت را می خورد»!

همین روش جايرانه زمامداران به انحطاط و ستوط اقتصادی ایران منتهی گردید و در نتیجه درآمد دولت بطور محسوس نقصان یافت، درحالی که مخارج و مصارف دستگاه اداری و دربار نه تنها تقلیل نیافت بلکه بر اثر رشد روابط کالا - پولی در دوره ماقبل، افزوده شد و دولت شاه، برای رفع حواج مزبور فقط یک راه در نظر داشت و آن راه کار می بست و آن راه، افزودن باد مالیاتها بود. هر قدر نیازمندیهای خزانه شاه بیشتر می شد می کوشیدند که از روستاییان و شهر نشینان ایرانی بیشتر پول در بیاورند، سنگینی بار مالیات در سرزمینهای اطراف قلمرو دولت صفوی که مردم آن ایرانی نبودند محسوس تر بود، سیاست مالیاتی در عهد شاه سلطان حسین (۱۱۳۵ - ۱۱۰۶ ه) برای روستاییان و شهریان غیر قابل تحمل بود مالیات بر روستاییان، پیشه وران و تجار که در طی قرن یازدهم به کندی افزایش یافته بود در فاصله سه سال دوسه برابر شد و مالیاتهای جدیدی وضع گردید، میزان مالیات چادر نشینان نیز افزایش یافت. از چگونگی وصول مالیاتها اطلاع دقیقی نداریم ولی از داستانی که عیسی خاسان جلالیان درباره طرز سرشماری در آذربایجان و ارمنستان بمنظور وصول مالیاتهای جدید نقل می کند، می توان در آن باره قضاوت کرد این سرشماری به صورت بلای عمومی درآمد وزیر آذربایجان در سال ۱۱۱۰ هجری به اتفاق یازده هزار کارمند و نوکر وارد گنجه شد و اینان در روستاها پراکنده شدند و به سرشماری پرداختند - طرز اجرای سرشماری بدین قرار بود: در هر دهکده چند نفر از کدخدایان و روحانیون و محترمین را گرفته در منازل جدا جدا می نشانند و هر یک از آنها را وادار می کردند اطلاعاتی درباره اشخاص و اسوال ایشان و

موضوعهای وصول مالیات (مزارع، باغها، تاکستانها، روغن کشیها، پادنگها و آبدنگها تعداد دامها و غیره) بدهند. بعد اطلاعات این اشخاص را که مأموران ثبت کرده بودند با یکدیگر تطبیق می نمودند، اگر اختلافی پیدا می شد، روستاییانی را که به عقیده مأموران، اطلاعات نادرست داده بودند شلاق می زدند. مأموران، اشخاص مزبور را مجبور می کردند درآمد روستاییان را زیاده بر میزان حقیقی قلمداد کنند تا بتوانند از دهکده منظور حتی المقدور بیشتر مالیات وصول کنند.

از یکسو وضع این مالیاتهای گزاف، نتیجه انحطاط اقتصادی بود که آغاز گشته بود. از دیگر سو افزایش جدید و شدید بهره کشی فئودالی بتوبه خود موجب فقر و فاقه بیشتر روستاییان گشته جریان انحطاط اقتصادی را سریعتر و شدیدتر می نمود. دیگر درباره واگذاری بخشی از محصول اضافی به روستاییان و یا حتی محصول لازم برای ادامه زندگی ایشان نمی توانست صحبتی هم در میان باشد، اکنون دیگر از دهقانان بیشتر از آنچه تولید می کردند، مطالبه می شد، مأموران شاهی با شلاق و شکنجه (سرنگون آویزان کردن و غیره) روستاییان را مجبور می کردند آخرین باقیمانده اثاثه و مایلمز خود را هم تسلیم کنند و باین حال درنواحی بسیار، روستاییان از لحاظ مالیاتهای عقب مانده بدهکار ابدی می شدند و به درجه بی از فقر و تنگدستی که مزیدی بر آن متصور نیست می رسیدند در عین حال زراعتهای بزرگ فئودالی که درآمد آن مسکن بود جانشین عواید زراعت های کوچک روستایی که دایماً در کاهش بود، شود نیز نشو و نمایی نداشت سیاست مالیاتی دولت شاه صفوی - نه تنها به ریشه و اساس کشاورزی لطمه می زد بلکه به حرف و بازگویی نیز زبان وارد می آورد - چنان که انتظار می رفت این سیاست موجب مهاجرت روستاییان فقیر، که از دست مأمورین وصول مالیات فرار می کردند گشت، کمبود بازوان کارگری و تقلیل عده مالیات دهندگان، اندک اندک محسوس می شد موضوع واستگی و تقید روستاییان به زمین که از اعتبار افتاده بود در عهد شاه سلطان حسین، بار دیگر احیاء شد و کشاورزانی که خودسرانه مهاجرت می کردند به اجبار به محل سابق بازگردانیده می شدند، و انحطاط عمومی اقتصادی ایران از آغاز قرن دوازدهم انحطاط سیاسی را به دنبال داشت، روش ابلهانه شاه سلطان حسین و اعتمادالدوله او که سبب حمله افغانه گردید به پاره شدن شیرازه اسور اقتصادی و معیشت عمومی منجر شد. بدیهی است که پیش از همه روستاییان رنج بردند. تنها در واحه اصفهان قریب هزار قریه (یعنی دو ثلث فراء آن بحر) ویران گشت و بی سکنه ماند، سدها و بندها و کاریزها و دیگر مؤسسات آبیاری خراب شد و یا از حیز انتفاع افتاد. از آن جمله سد معروف «بند سلطان» بر رود مرغاب نزدیک مرو ویران گشت بسیاری از روستاییان بدست لشکریان دشمن (افغانها) کشته یا توسط ترکان به اسیری و بردگی برده شدند و یا از گرسنگی و بیماری (این دو رفیق جدالشدنی) جان سپردند، کشاورزی که براساس سیاست مالیاتی شاه سلطان حسین لطمه سخت دیده بود با حمله افغانها بر کشور ترکانه نابودی قرار گرفت، از روی کتیبه بی که در سال ۱۱۴۰ در یکی از بخشهای نخبوان نوشته شده است می توان به وضع رقت بار روستاییان پی برد. «... بر اثر قحطی و ناساز نقر و امساج، آن عهد مصیبت زاء جهنم واقعی بود. بطوری که در ظرف یکسال قریه و تعداد و فراء مجاور آن سه بار دستخوش نهب و غارت گشت و بسیاری مردان

و زنان مسلمان کشته و یا به اسیری برده شدند و دیگر بندگان خدا پراکنده گشتند و از رود ارس گذشتند در فراز ساحل مقابل مسکن گزیدند.» مورخان ارمنی و شیخ محمدعلی حزین نیز از وضع رقت بار مردم سخن می گویند. حزین چون وارد تبریز شد دید «شهر ویران و تقریباً خالی از سکنه است...» بدتر از همه این بود که علی رغم ویرانی و انحطاط وحشتناک اقتصادی نه متجاوزان ترک و افغان و نه امیران محلی و فتودال و نه بعد از آنان «نادر» به فکر تقلیل بار سنگین مالیات که بردوش رعایا سنگینی می کرد نیفتادند بلکه می کوشیدند مالیات و عوارض و بهره فتودالی و غیره را به همان میزان سابق از ایشان وصول کنند. حزین می گوید مردم از بیرون راندن افغانها طرفی نبستند و گشایشی در معیشت عامه خلق پیدا نشد وی نقل می کند که حاکمی از طرف نادر وارد لار شد و دید که مردم بکلی فقیر و شهر خراب است، خواربار کم بود زیرا به سبب وجود راهزنان از روستا چیزی به شهر نمی آوردند و بهای آذوقه بسیار گران بود. بالاین حال حاکم مزبور با شدت عمل و سختی تمام مالیات دو سال (سال جاری و سال بعد) را از مردم با اضافات وصول کرد، سرانجام روستاییان و شهریان قیام کردند و حاکم کشته شد.

نادر پس از آن که از حمله غارتگرانه خود به هندوستان برگشت مالیات سه ساله را به اتباع خود بخشید ولی از پولهایی که آورده بود برای احیاء اقتصادی ایران استفاده نکرد بلکه به سنت شهریاران ایران، بخش عمده‌ی بی از این پولها را در خزانه کلات انبار کرد و چون از حمله به داغستان طرفی نسبت فرمان داد که مالیات سه ساله را که بخشیده بود، لغو کنند و مالیات سه ساله را یکباره از مردم بی‌نوا مطالبه نمایند.

«وصول مالیات‌ها با شکنجه و آزار و غارت رعایا توأم بود به گفته محمد کاظم چشم و زبان کسانی را که مالیات نمی پرداختند درمی آوردند، و هر کس که مردم را به شورش تحریک می کرد گوش و بینی و زبانش را قطع می کردند و تمام اسوالتش نیز ضبط می شد، بنا به گفته همان مؤلف در بعضی نواحی «هر کس مبلغ مقرر را نمی پرداخت زن و کودکش را به فرنگیان و بازرگانان هندی می فروختند»

عملداران و مأموران وصول صفویه، حتی در عهد شاه سلطان حسین نیز بی‌رحمی و مساوت را به این پایه نرسانده بودند، ناقص کردن اعضای بدن و به بردگی فروختن اشخاص به خاطر عدم پرداخت مالیات نقض صریح سوازین شرع بود باز به گفته محمد کاظم در ظرف این دو سه سال از ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار نفر از رعایا را به خاطر پرداخت نکردن مالیات معلول کرده یا به زندان افکندند گذشته از این از سال ۱۱۰۷ هـ. مالیاتها سخت افزایش یافت مثلاً ناحیه خوی که پیشتر سالیانه سه هزار تومان می پرداخت می‌بایست یک صد هزار تومان بپردازد مردم آن ناحیه که قادر نبودند این مبلغ را بپردازند، شورش کردند، به گفته هانوی درآمد سالیانه دولت معظم نادر به ۲۹۰۰ هزار تومان بالغ می‌گشت ولی اگر ستوط ارزش پول را در نظر بگیریم این مبلغ دوبار کمتر از درآمد سالیانه آخرین سلاطین صفویه بوده است سیاست مالیاتی نادر علت مستقیم بسیاری از قیامهای روستاییان و چادرنشینان فقیر چه در کشورهای مسخر و چه در خود ایران بود. بخشی از بزرگان فتودال و روحانیون شیعه که از نادر ناراضی بودند می کوشیدند از ناراضی مردم به نفع خویش بهره‌برداری کنند و در بسیاری از موارد

به شورشیان می پیوستند و سعی می کردند زمام قیام را به دست گیرند... در وصف بیرحمی مأموران مالیاتی نادرشاه در فرونشاندن قیامهای خلق همین بس که بعد از قلع و قمع قیام دوم شیروان ۱۴ من (قریب ۴۲ کیلوگرم) چشم شورشیان، برای شاه ارسال شد... روستائیان مازندران و استرآباد چندین ماه مبارزه را ادامه دادند، شاه به اسیر استرآباد امر کرد که تمام شورشیان را اعدام کند، امیر جواب داد که چنین امری محال است زیرا که در این صورت باید همه مردم سوزاند و عده کثیری را به دار آویخته و روستائیان را گروه گروه نابینا کردند و زنان ایشان را به بردگی میان سپاهیان نادرشاه تقسیم کردند، دهها از این قبیل قیامها در سراسر کشور علیه مظالم نادر بوقوع پیوست ولی نادر با استبداد رأیی که داشت حاضر نبود لحظه ای به علل بروز این حوادث مرگبار بیندیشد و در مقام چاره جویی برآید، او از سیاست مالیاتی و رژیم فشار و ارباب خویش دست نکشید و چنان که ضمن تاریخ سیاسی این ایام گفتیم جان خود را بر سر ظلم و استبداد گذاشت.»^۱

نادر با کارمندان زائد اداری مخالف بود، در امور کشوری و مالی، مایل به بحث و مطالعه و تحقیق نبود، به مصالح و منافع مردم کمترین توجهی نداشت، همکاران لشکری و کشوری را از کسانی انتخاب می کرد که مطیع صرف و منجری او اسر او باشند به گفته محمد کاظم پس از تاجگذاری چند ساهی تفریح و تفرج کرد سپس عمالی جهت اجرای فراین تعیین نمود. «... میرزا بدیع الزمان نشابوری و میرزا نظام اصفهانی را به لشکرنویسی دیوان اعلی سرافراز و سباهی گردانید و چهار نفر مستوفی الممالک تعیین فرمود، میرزا شفیق تبریزی، مستوفی آذربایجان و میرزا باقر خراسانی را مستوفی عراق و میرزا علی اصغر را مستوفی خراسان و میرزا محمد علی اصفهانی را مستوفی فارس نمود. و میرزا مهدی استرآبادی را به رتبه منشی الممالک سرافراز فرمود که همیشه در رکاب اقدس بوده خدمت نمایند و به جهت ولایات وزراء و مستوفیان و عمال و ضابط تعیین فرمود، مقرر داشت که حکام و ضابطان ولایت به مداخل و مخارج مدخلی ننموده، مواجب مقرر خود را از عمال ولایات باز یافت می نموده باشند و بیکریگیان ولایات را یک هزار تومان و زیاده و کمتر مواجب برقرار فرمود. و جهت سرکار خاصه شریفه، چند خدمت را که از معظمت اسور کارخانه سلطنت است، و در درگاه سلاطین سابقه معمول بوده چون وزیر اعظم که اعتمادالدوله می گویند و ایشیک آقاسی و قولر آقاسی و قورچی باشی، تعیین اینها را موقوف فرموده، دخل و خرج ولایت را در کف کفایت نویسندگان و مستوفیان دیوان اعلی وا گذاشت و محاسبات ممالک را از جزیی و کلی در حضور اقدس عمال و کارکنان دربار کیوان مدار بقرون ساخته، تاجه و دینار هر قریه و مزرعه را خود رسیده، حل و فصل جمیع مهمات به رأی درایت خود بود و حافظه و دریافت آن حضرت به مرتبه بود که قریه و مزرعه و کاریز آبی که اعم از دایر و بایر بوده باشد یک مرتبه که بسمع آن رسیده بود، یا خود به رأی العین مشاهده فرموده بود، در خاطر همایون ضبط فرمود، آبادی و خراجی و مخارج و مداخل آن را تحقیق فرموده حکم همایون به نظام و نسق

۱. تاریخ ایران، اثر نویسندگان شوروی، ص ۵۰۹ تا ۶۴۴ (به اختصار).

آن صادر می‌شد. « سپس محمد کاظم می‌نویسد که نادر با حرص و ولع و دقت و موشکافی بسیار به حسابها می‌رسید به این ترتیب که از «... طلوع صبح صادق... تا هنگام چاشت سلطانی مشغول دیوان سپاه و رعیت بود و بعد از چاشت... نیم ساعت توقف فرموده بیرون می‌آمد و بدرمیدن محاسبات ولایات می‌پرداخت تا چهار ساعت از شب گذشته خلق الله را مرخص فرموده... می‌رفت و در سفر و حضر مراتب امور جهانداری آن حضرت بزاین وجه بود.»^۱

سیاست مالی نادر و اطرافیان او

محرک نادر و اشراف نظامی فنودال آن دوران تنها نجات کشور از دست بیگانگان نبود، بلکه متمول شدن و به دست آوردن حکومت و قدرت، انگیزه حقیقی آنان بود. « پس از آن که نادر قلی شاه شد، دست به لشکرکشی‌هایی زد، تا شاید بتواند با کشورگشایی راه حلی برای زوالی که دامنگیر اقتصاد ایران شده بود بیابد، و حتی با غنایم جنگی خزانه را پر کند و آن قسمت از طبقه حاکم را که حامی او بودند به‌نوایی برساند. نادر شاه در سال ۱۷۳۷ م. از جنگ بین قبایل افغان قلزایی و ابدالی استفاده کرده، هرات و قندهار را تصرف نمود. سپس هندوستان را که درگیرودار زوال اقتصادی و سیاسی بود، مورد حمله قرارداد و غنایمی کلان به دست آورد. در داخل ایران در نتیجه سیاست غلط اقتصادی نادر، و اخذ مالیاتهای گوناگون، طبقه وسیع کشاورزان به حال زاری افتاده بودند. به علت رکود کشاورزی و کاهش پرورش کرم ابریشم و فقدان امنیت، فعالیت بازرگانی و عواید گمرکی نقصان کلی پیدا کرده بود، ورشکستگی واحدهای تولید کشاورزی در وضع دیگر طبقات و گروههای اجتماعی اثری منفی باقی گذاشت. با کاهش درآمد واحدهای تولید کشاورزی، درآمد مأموران دولت نیز کاهش یافت، بسیاری از آنها بی‌که «برات» یا حواله در دست داشتند، نمی‌توانستند مواجب خود را بگیرند. زیرا مردم روستاها در وضعی نبودند که بتوانند فشار بسیار سخت مالیاتهای سنگین دولتی را تحمل کنند. از این رو، مردم کشتزارها پناهگاههای خود را ترک می‌کردند و در کوهها مخفی می‌شدند؛ و در نتیجه، غارت کشاورزان به وسیله مأمورین دولتی تقریباً اسکان نداشت.

مسئولیت گردآوری مالیاتها و جریمه‌ها به دستور نادر به مأموران مالی و حکام ایالات واگذار گردید. در مواقعی که آنها نمی‌توانستند همه مالیاتها را کاملاً جمع کنند، کسری آن از خودشان گرفته می‌شد. مثلاً در سال ۱۷۴۷ در گیلان، هنگام گرفتن مالیاتهای کلان، مأموری که مسئولیت گردآوری کامل آن مالیاتها را به عهده داشت، از ترس این که مبادا بخش گرفته نشده مالیاتها، اجباراً از خودش گرفته شود (چنانکه معمولاً عمل می‌شد) تصمیم گرفت که به اهالی قیام کننده شماخی ببیند.»^۲

« کاهش درآمد گمرک را می‌بایست مأموران گمرک جبران کنند. آنها می‌دانستند که شاه حتی یک شاهی هم از مالیات مقررش را به آنها نخواهد بخشید. هیچ دلیلی را هم در مورد این که اکنون دادوستد، در نتیجه ورشکستگی بازرگانان متوقف شده قبول نخواهد کرد.

۱. محمد کاظم، عالم‌آرای نادری، ۲۳، ص ۲۲ به بعد.

۲. همان، ص ۳۵ به بعد.

۳. دولت نادر شاه افشار، ترجمه مؤمنی، ص ۶۷.

مأمورانی را که مالیاتها را کاملاً جمع نمی کردند و یا متهم به خزانة دزدی می شدند، غالباً بدون هیچ گونه رسیدگی اعدام می کردند. مثلاً متصدی گردآوری مالیاتهای ایالت مرو کور گردید، و مأموران مالی ایالات خراسان، آذربایجان و غیره اعدام شدند.

به نمایندگان بوروکراسی عالی فتودالی جریمه های پولی زیادی بسته می شد. آنها را غالباً از کار خود برکنار می کردند و اموالشان را به نفع شاه مصادره می کردند. ناظر خبر می دهد که مأموران امور مالی ایالات را شاه بی دربی عوض و اموالشان را به نام خود ضبط می کرد.

بسیاری از صاحب منصبانی که شاه آنها را اخذ کرده بود و احتیاج شدید به پول داشتند، برای گرفتن کمک به مأمور ثابت روس در ایران مراجعه می کردند. مثلاً خلفاخان سفیر پیشین ایران در روسیه، اغلب کسانی را برای گرفتن پول پیش مأمور ثابت روس می فرستاد. زیرا زندهای او از گرسنگی درحال مرگ بودند و سایر آشنایان او به همین وضع بد گرفتار بودند.

گذشته از این، نمایندگان بوروکراسی فتودالی با بازرگانان پیوند محکمی داشتند و صاحب مستغلات پردرآمدی نظیر کاروانسرا، دکان و حمام در شهرهای مختلف نیز بودند. بدین جهت بود که زوال زندگی شهری و کاهش شدید تجارت به درآمدهای اشراف اداری لطمه شدیدی وارد ساخت.

تلاشهای نادر برای محدود کردن نفوذ نمایندگان اشراف اداری، نظارت بر فعالیت هایشان و مبارزه وحشیانه با خودسری و خزانة دزدی آنها، حتی به تنظیم و تحکیم نسبی دستگاه دولت نیز نینجامید. در آخرین تحلیل نادر فقط با این گونه کارها، بوروکراسی فتودالی را نیز علیه خویش برمی انگیخت.^۱

تمام طبقات و گروههای اجتماعی می دیدند که نادر برای تأمین سعادت عمومی با دزدی مبارزه نمی کند، بلکه او سراسر کشور را ملک مطلق خود، و خزانه و بیت المال را دارایی و مال خود می شمرد. در خطاب به مأمورین مالی می گفت: «چقدر از مال من را خورده ای؟» بدین ترتیب چون خودش سرسلسله ستمگران و غارتگران بود، هیچ کس صمیمانه با او همکاری نمی کرد و احدی تأمین مالی و جانی نداشت.

نادر در سه چهار سال اخیر سلطنت خود در وصول مالیات و دریافت جرایم بی وجه و رسیدگی به حساب عمال بقدری به مردم بیچاره ایران ظلم کرد که بنا به گفته مورخین قریب العهد به نادر، در هیچ تاریخی نظیر آن دیده نشده بود.

از عجایب اختراعات محاسباتی نادر در اواخر سلطنت، یکی این بود که در موقع رسیدگی به حساب مأمورین و محصلین، رقم الف را هنگام مطالبه، واحد قرارداده بود و هر الف برابر بود با یک لک هندی یا پنج هزار تومان ایران.

این پادشاه در تمام این مدت به رقمی کمتر از الف زبان نمی گشود و از عملی که به پای محاکمه حساب می آورد، ده الف و بیست الف مطالبه می کرد. و اگر آن جماعت وجهی در بساط نداشتند، ایشان را به چوب می بست یا گوش و بینی می برید تا از راه اضطراب به نام